

چه سود از قیل و قالم
به نیک و بد که لالم
چو آبی بس ز لالم

نباشد کوش شنوا
از آن به شد ز گفتن
گرم اخگر، بصافی
۳ - مکفوف محذوف
مفاعیل و فعولن

بکوبیم و بکوبیم

مثال

عذابم چه نمایی
(لاادری)

چرا باز نیایی

مثال از نگارنده

اگر درس نخوانی
به پبری نتوانی
که اندر غلیبانی
اسیر جریبانی
دچار بوسانی
بهر کوچه، دوانی
بهر گوشه روانی

بهنکام جوانی
در این شبهه نباشد
در این دوره عمرت
چو آبی تو بهر جو
چو برقی که بسیمی
ندانی که چه خواهی
بلا فکر و تأمل

که مرکوب جوانی شگاه علوم انسانی و مطابقتی هر یک با به جهانی
در این دوره از سن
بجفظی ز بلا بیا
به کاشانه خویشی
زبد خواه وزبد جو
نه اندر غم آبی
تو آسوده تر از غم
سزد کز سر همت
که خود را به ترقی

عقب تر چو نمایی	ر همپایه و هم سن
ز علم همگانی	بری بهره وافر
بکشور بنشانی	زدانش شجری نو
نگردی عصبانی	بسختی، توزستی
زخود کس نه‌رمانی	زخوی بد و زشت
ز جهلش به رهائی	ز نیروی خرد، دل
کنی دور و برانی	ز سر فکر بدی را

که بیتاب و توانی	اعانت از که پیری
به قد مثل کمانی	بلرزد سر و دست
ز بس زار و توانی	به حکمت نبود تن
نه دستی به پناهی	نه پائی که روی ره
فقط مانده زبانی	به حکم تو از اعضا
چه کاری بتوانی	جو دانش تو نداری
نه زینی و نه زانی	چواخگر شده منسی

۴ - اخرب شالم نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مفعول مفاعیلین علوم انسانی گفتیم بگویمت

مثال

شاد است بتو چاکر

(لاادری)

مثال از نگارنده

برخوبش پسندیدم	هر چند جفا دیدم
وز رنج نتابیدم	چون مرد رخ از رحمت
هر خاک بمالیدم	زاخلاس بچشم و سر
از جان ترسیدم	از مال بریدم دل